

درباره گورخوابان و کارتن خوابان و راه حل نظام برای حل مسئله

چند گفتگوی کوتاه با مهرداد درویش پور

پرونده نکبت و رنج شگفت انگیز ایرانیان روز به روز قهقروتر می شود. آخرین آن گزارش تکان دهنده زندگی گورخواب های نصیر آباد بود که با به سر کردن شب در قبرها برای فرار از سرمای زمستان نوعی جدید و باورنکردنی از مسکن گزینی را به نمایش گذاشتند.

هنوز از شوک خبر درنیامده نحوه واکنش مسئولان شوک دیگری وارد کرد. نخست مامو ان حکومتی با ضرب و شتم گورخوابان، در پی "راه حل موقت" حل رسوایی ناشی از پدیده گورخوابی در ایران برای نظام برآمدند. سپس برخی از آنان این گزارش را غیر مستند خواندند. پس از آن امام جمعه اردبیل و نماینده خامنه ای در مجلس خبرگان مدعی شد عکس های منتشر شده مربوط به ۱۶ سال پیش در خصوص چند معتاد بوده است که از فیلم برهنه و باد ساخته نیما سروستانی برداشته شده است!

حال آن که نه محل زندگی گورخوابان در فیلم برهنه درباد و نه افراد مصاحبه شونده در آن فیلم ربطی به گزارش و عکس ها و چهره های منتشر شده در گزارش شهروند از گورخوابان ندارد. فیلم تکان دهنده نیما سروستانی تنها نشانگر کمیک یا تراژیک بودن سخنان رئیس جمهوری است که مدعی شد تا کنون خبر از وجود این پدیده نداشته است. اما این همه رسوایی در کنار سکوت مطلق رهبری کافی نبود تا در پی چند اظهار نظر شبه فاشیستی برخی از "هنرمندان"، مدیر عامل اجتماعی استان تهران نیز از "راه حل نهایی" نژادپرستان عصر نازی ها در آلمان برای حل مشکل گروه های به شدت آسیب پذیر دفاع کرده و خواستار عقیم کردن زنان کارتن خواب البته با جلب "رضایت" آنان شود. در این سه گفتگوی کوتاه با صدای امریکا و رادیو فردا به اختصار به این پدیده همچون نشانه انحطاط اخلاقی کامل نظام و سوسیال داروینسم نهفته در آن همچون راه حل برخی از مسئولان حکومتی برای ریشه کن کردن این معضل پرداخته ام.

"مسئولان به جای رسیدگی، صورت مسئله گورخواب ها را پاک کردند" در

گفتگو با صدای آمریکا

<http://ir.voanews.com/a/mehrdad-darvishpour/3656058.html>

«گورخوابی، اوج انحطاط اخلاقی نظام جمهوری اسلامی» در گفتگو با رادیو فردا

<http://www.radiofarda.com/a/28202106.html>

«عقیم‌سازی اختیاری کارتن‌خواب‌ها؛ دیدگاه مهرداد درویش‌پور» در گفتگو با رادیو فردا

<http://www.radiofarda.com/a/28208520.html>

در مورد آزار و ایزد ناشی از محاصره‌ی غزه تحقیق کنید

پیام سازمان‌های حقوق بشر فلسطین به دادستان دادگاه بین‌المللی جزایی

در مورد آزار و ایزد ناشی از محاصره‌ی غزه تحقیق کنید

پیام رسانه‌ای زیر را امروز چهار سازمان حقوق بشر، از جمله سازمان‌های عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر در فلسطین منتشر کرده‌اند.

لاشه - امروز چهار گروه حقوق بشری از دادستان دادگاه بین‌المللی جزایی خواستند به محاصره‌ی اسرائیل علیه نوار غزه که در حدود یک دهه دو میلیون فلسطینی را از مجموعه‌ی حقوق اساسی محروم کرده، به‌عنوان جنایت علیه بشریت «آزار و ایزد» بنا بر اساسنامه‌ی رُم، رسیدگی کند.

مرکز حقوق بشر فلسطین (PCHR)، مرکز حقوق بشر المیزان، الحق و

الدمیر پرونده‌ای ۴۵ صفحه‌ای را به دادستان دادگاه بین‌المللی جزایی تقدیم کردند که پایه‌ی حقوقی و واقعیت‌های موضوع را تشکیل می‌دهد.

اسرائیل از ژوئن ۲۰۰۷ محاصره‌ی کامل را علیه نوار غزه برقرار کرده و بدین ترتیب مانع حرکت آزاد مردم و کالا به داخل غزه و خارج از آن شده است و این کار مجازات دسته‌جمعی است. نوار غزه که بخشی از کشور فلسطین است، اغلب به‌عنوان بزرگترین زندان فضای آزاد جهان توصیف می‌شود.

راجی سورانی، رئیس مرکز حقوق بشر فلسطین، گفت: «محاصره‌ی غزه بی‌سابقه و شکلی از مجازات دسته‌جمعی است. هدف از این محاصره و اشغال پسران‌دنِ توسعه‌ی غزه، سلب کرامت از فلسطینی‌ها و بازپس‌فرستادن جامعه‌ی غزه به قرون وسطی است. کنترل مطلق اسرائیل بر مرزها و مردم غزه با محروم کردن فلسطینی‌ها از مسافرت، دسترسی به آموزش، درمان یا برقراری ارتباط با جهان خارج، چند نسل را عقب انداخته است. دادگاه بین‌المللی جزایی باید فوری به تحقیق در باره‌ی جنایت‌های علیه مردم فلسطین در غزه بپردازد.»

عصام یونس، رئیس المیزان، افزود: «هم‌چنان‌که بی‌تأثیری راه‌کار بازسازی غزه نشان می‌دهد، تلاش برای کاهش از محاصره – که ظالمانه و در حدِ بحران کرامت است – به‌شدت ناموفق بوده است. لغو کامل محاصره ضروری است و محافظت از غیرنظامیان باید تضمین شود.»

چهار سازمان فلسطینی اعلام می‌کنند که محاصره‌ی نوار غزه بی‌تناسب و تبعیض‌آمیز بوده و توجیه نظامی یا امنیتی ندارد. در حقیقت، محدودیت‌های کنونی بر ورود کالا و اشخاص به نوار غزه و خروج آنها به‌عنوان اقدام‌های تنبیهی و ایذایی برقرار شده‌اند. این سازمان‌ها نتیجه‌گیری کردند که دلایل کافی برای این نظر که جنایت علیه بشریت «آزار و ایذا» رخ می‌دهد، وجود دارد. محرومیت از حقوق اساسی بر اساس هویت یک گروه آزار و ایذا محسوب می‌شود. در این مورد، سازمان‌های فلسطینی تأکید می‌کنند که فلسطینی‌ها از حقوق زندگی، امنیت جسمی، کار، آموزش، سلامتی، غذای کافی، آب، مسکن، زندگی خانوادگی، مسافرت، آزادی از تبعیض و در نهایت حق کرامت محروم هستند.

شعوان جبارین، رئیس الحق، نیز اعلام کرد: «محاصره که نتیجه‌ی محدودیت‌های خفقان‌آور است، به‌عمد سرزمین فلسطین را تکه تکه و حقوق بشر اساسی مردم فلسطین را به‌شدت نقض می‌کند. دادستان دادگاه

بین‌المللی جزایی از فرصتی طلایی برای پایان دادن به رنج کل^۳ مردم فلسطین برخوردار است.»

دادستان در حال حاضر مشغول بررسی مقدماتی وضعیت در فلسطین است تا مشخص کند که می‌توان در مورد جنایت‌های احتمالی ارتكابی در فلسطین تحقیقات انجام داد یا خیر. فلسطین در تاریخ ۱ آوریل ۲۰۱۵ عضو مُتعاهدِ اساسنامه‌ی رُم شد و در نتیجه صلاحیت قضایی در مورد جرایم ارتكابی پس از ۱۳ ژوئن ۲۰۱۴ را به دادگاه بین‌المللی جزایی داد. دادگاه بین‌المللی جزایی در مورد نسل‌کُشی، جنایت‌های علیه بشریت و جنایت‌های جنگی صلاحیت دارد.

سازمان‌های حقوق بشر فلسطینی، هم‌زمان با تقدیم پرونده به دادگاه بین‌المللی جزایی، خلاصه‌ی اجرایی آن و ویدیوی مستندکوتاهی در باره‌ی تأثیر محاصره بر زندگی روزانه در غزه را تهیه کرده‌اند.

به مناسبت روز اعتراض به خشونت علیه زنان

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

۲۵ نوامبر، سالروز اعتراض به خشونت علیه زنان را گرامی می‌دارد!

بیش از نیم قرن پیش، در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۶۰، سه خواهری که علیه دیکتاتوری حاکم در جمهوری دومینیکن مبارزه می‌کردند، پس از ماه‌ها شکنجه، توسط نیروهای نظامی این کشور به طور فجیعی کشته شدند. در پی تلاش‌های مداوم فمینیست‌های جهان برای ثبت یاد این مبارزین در خاطر عموم مردم، در سال ۱۹۹۹، این روز به عنوان روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان، رسماً از سوی سازمان ملل اعلام شد. از آن پس "هرگونه رفتاری که می‌تواند منجر به آسیب‌رسانی بدنی، جنسی یا روانی زنان شود" به عنوان خشونت علیه زنان به حساب می‌آید.

آید. اگر چه این تعریف کلی، گویای جامع اشکال و ابعاد گوناگون زور ورزی و خشونت‌گری جنسیتی نسبت به نیمی دیگر از بشریت نیست، اما این روز مناسبتی است که جنبش زنان در سراسر جهان، خشونت‌های گوناگون و روزمره جنسیتی از قبیل جنسی، جسمی، روانی، اقتصادی، خانگی، خیابانی و غیره را افشا می‌کنند.

این روز نشانه روشنی از اراده مبارزه جویانه زنان علیه خشونت و پیامدهای زیانبار و آزار دهنده اش در زندگی اجتماعی است. برتری جویی‌ها در جوامعی با فرهنگ چیره مردسالارانه، اغلب به عنوان امری خصوصی و فردی تلقی می‌شوند. پنداشت غالب جنسیتی مردانگی، ریشه در تقسیم بندی ویژه و نامرئی فرهنگ چیره بر روابط جنسیتی دارد.

در نظام جمهوری اسلامی افزون بر تقسیم بندی‌های نادرست فرهنگی، قوانین عقبمانده رایج حاکمیت، مبتنی بر شریعت اسلامی نیز ابزاری برای توجیه خشونت‌های جنایت بار علیه زنان به شمار می‌آیند. زنان بنا بر شریعت اسلام و به استناد قوانین جزائی، از بدو تولد خود در زیر سلطه مردسالاری می‌باشند. بر اساس قوانین ارتجاعی اسلام، دختران در سنین پایین مجبور به ازدواج‌های تحمیلی شده و دارای هیچ گونه حقوقی در برگزیدن آزاد فرد دلخواه شان، برای تشکیل زندگی مشترک نیستند. تخطی و تمرد یک زن نسبت به قوانین نوشته و نانوشته اسلامی ایران، با مجازات‌های جانگداز شلاق، سنگسار و دار روبرو می‌شود. حق انتخاب مسکن، شغل، پوشش، طلاق، سرپرستی فرزندان، مسافرت و غیره، همگی متعلق به مرد، بعنوان رئیس خانواده است.

جنبش زنان ایران از آغاز پیدایش جمهوری اسلامی، همواره مورد هجوم نیروهای سرکوبگر رسمی و غیر رسمی نیروهای زن ستیز این حاکمیت ارتجاعی قرار داشته است. با این وجود، در طی بیش از سه دهه گذشته، کنشگران زن با استفاده از موقعیت‌ها و امکانات موجود در جامعه، به مبارزات پیگیر خود برای کسب حقوق برابر ادامه داده‌اند. به رغم تشدید روزمره ابعاد ستم و سرکوب، هنوز صدای پرطنین گفتمان برابرخواهی زنان در سراسر کشور به گوش می‌رسد. ایجاد فضای رعب و وحشت نظامی - امنیتی، دستگیری، تجاوز جسمی، روحی و صدور احکام مغایر با موازین و معاهده‌های بین‌المللی، حتی خلاف با قوانین رایج رژیم، نشان‌دهنده درماندگی حاکمیت در خاموش کردن خواسته‌های جنبش زنان است.

حکومت اسلامی ایران، تحت اتهامات واهی، با زندانی کردن زنان

مبارزی مانند بهاره هدایت ها، نرگس محمدی ها، نسرين ستوده ها و منصوره بهکیش ها، تنها برای طرح کردن مبرمترین مطالبات زنان، کمر به نابودی زنان آگاه و برابری خواه بسته است. این تلاش های عاجزانه، نشانگر ناتوانی و ورشکستگی حکومت اسلامی در رویارویی با خواست های زنان جامعه است که همه یک صدا، حق برابری و رفع تبعیض را درخواست می کنند.

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران با پشتیبانی از مطالبات جنبش زنان، سرکوب آنان را بشدت محکوم می کند و همبستگی خود را با جنبش زنان در راه تحقق حقوق برابر، محو هر گونه تبعیض و در راستای استقرار دموکراسی و آزادی در ایران اعلام می کند.

زنده باد استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

بر قرار باد جمهوری، دموکراسی و جدائی دین و دولت!

نابود باد جمهوری اسلامی در کلیت آن!

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران
۲۵ نوامبر ۲۰۱۶

واپسین پیام من

به یاد ابوالفضل قاسمی

هموطنان، مردم شریف و دلاور درگز، دوستان و رفقای گرامی روز اول آذر ۱۳۷۲ سالگرد درگذشت ابوالفضل قاسمی است. از آن روز ۲۳ سال میگذرد. ۷۲ سال عمرکرد. اهل علم و عمل بود. تمام عمر شرافتدانه علیه دیکتاتورها، ارتجاع، بیگانگان و بیگانه پرستان مبارزه کرد.

زندگی او از آثار و کتاب های تحقیقی و تاریخی خالی نیست. در مجموع بیش از ۲۰ مجلد در باب: الیگارش و خاندان های حکومتگر در ایران، کتاب هائی چون خاوران گوهر ناشناخته ایران، نادر شیر مرد

اتک، از گوماتا تا کودتا، هزار ماه سیاه ... خاطرات سیاسی و زندان ها به رشته تحریر در آورد.

پدر ما با ورود متفقین به ایران، علیه دخالت بیگانگان در ایران پای به میدان مبارزات سیاسی گذارد. از سن ۲۳ سالگی در زندان های به غل و زنجیر کشیده شد و از زادگاه خود تبعید گردید. در کنار مصدق قرار گرفت و تا آخر در صف مبارزان نهضت ملی جانفشانی کرد. در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برادر کوچک او ایوب قاسمی در راه پر نشیب و فراز آزادی و استقلال ایران تیرباران شد. بار ها و سال ها در زمان شاه به زندان افتاد و از کار بیکار گردید.



در دوران پر آشوب انقلاب در مقام حساس دبیر کلی حزب ایران (سوسیال - دمکرات)، عضویت در شورای مرکزی و هیت اجرائی (جناح رادیکال) جبهه ملی ایران با شجاعت و بی پروا از مخاطرات در راه، با جمهوری اسلامی و خمینی و ولایت فقیه مقابله و مبارزه کرد. او ملی گرا، سوسیالیست و دموکرات بود. در وصیت نامه خود تحت عنوان "واپسین پیام من" درباره ناسیونالیسم چنین می نویسد: "ناسیونالیسم آن عقیده است که دور از خاک پرستی و قهرمان و نابغه پرستی و نژاد گرای باشد. این ناسیونالیسم بر پایه انسان گرایی، عدم هرگونه تبعیض دینی و نژادی می باشد. این حق طبیعی هر ملت است که از هویت، تمدن، فرهنگ و گنجینه های فکری و تاریخی خود پاسداری کند. دکتر مصدق مظهر این نوع ناسیونالیسم می بود. یک ملت مستقل نمی تواند با فقر و ظلم باقی بماند. ظلم را دمکراسی از بین میبرد، و اما نه دموکراسی عوام و هو و جنجال یا دموکراسی مبتنی بر پایه های ارتجاع گرایی، واپس گرایی و منارشی، و فرد گرایی و الیگارشی. درمان فقر در یک جامعه سوسیالیسم است. سوسیالیسم از نظر ما جنبه ی اقتصادی دارد. با این دکتترین می توان بهره کشی انسان از انسان را از بین برد و زنجیرهای فقر و بردگی اقتصادی را از دست و پای محرومین گشود. باید بدانیم ناسیونالیسم و دموکراسی و سوسیالیسم لازم و ملزومند، بدون یکی آن دو ناقصند و نمی توانند در جامعه رفاه و استقلال و آزادی پدید آورند."

وقتی بعد از انقلاب با بیش از ۸۰ درصد آرا از زادگاه خود، شهرستان درگز وکیل مجلس شد در دل دشمنانش از خطر تشکیل فراکسیون ملی در مجلس ترس افتاد.

از ۱۲ نماینده دوره اول انتخابات، او تنها کسی بود که زیر فرمان خمینی نرفت و در مصاحبه های خود در مطبوعات علنا با گروگانگیری مخالفت و از استقلال و آزادی دفاع کرد.

از نخستین کسان نهضت ملی بود که توسط رژیم جمهوری اسلامی دستگیر شد. بعد از ماهها بی خبری بالاخره محاکمه و محکوم به اعدام گردید. اما در اثر دخالت مراجع بین المللی و شخصیت های مترقی و روشنفکران و احزاب سیاسی پیشرو اروپا حکم اعدام به حبس ابد تقلیل پیدا کرد.



در زندان، همه شکنجه های جسمی و روحی را تحمل کرد و خم به ابرو نیاورد، نه مصاحبه ای در تائید رژیم و نه توبه، برعکس در آرمان های خود با برجا ماند. بر سرقولی که به مردم زادگاه خود درگز داده بود کوتا نیامد. در "واپسین پیام من" در این مورد می نویسد "مردم درگز، زادگاه من، حق بزرگی به گردن ما و ملت ایران دارند، برای اینکه پیوسته در هر بحران حامی ملت و من و عقاید بوده اند، شما دوستان و فرزندانم هرگز این مرز و بوم را فراموش نکنید. این مردم در طول فعالیتها بهترین جوانان و مردان را در راه ملی گرایی، میهن دوستی و آزادی و مبارزه با فئودالیسم و منارشیسم و امپریالیسم و کمونیسم از دست داده اند. من همیشه آرزو داشتم پیش از برادرانم شهید ایوب قاسمی و شهید مرتضی قاسمی و شجاع ترین مردان شهید علی محمد باقرزاده، شهیدحیدر سلامت و شهید سید جعفر سجادی توفیق شهادت می یافتم، ولی با این که (در زندان) با گرفتن وصیت نامه در آستانه مرگ بودم این توفیق حاصل نشد. مردم درگز نباید خون اینان را فراموش کنند. باید انتقام آنان را از مسببین و مبا شرین اصلی بگیرند."

کسانیکه در زندان با او هم بند بودند بار ها از مردانگی و روحیه بالای او سخن گفته و نوشته اند. در "واپسین پیام من" خطاب به همسر و خویشان و فرزندان چنین می نگارد: "اما شما همسر و فرزندان و خویشانم من از مالی و منال دنیا چیز قابلی برای شما نگذاشتم. همسر من در طول تمام مبارزات همسنگر من بود، او تنها همسر من نبود، مادر من و خواهر من و برادر من بوده است، همواره او را عزیز بدارید. من هیچ چیز را به شما تحمیل نمیکنم ولی راهی که نشان دادم بروید روحم را شاد کرده اید."

همه این فشار باعث شد در زندان چند بار سخته کند. بعد از نزدیک

به هفت سال زندانی برای اینکه در زندان نمیرد او را رها کردند.
هرگز به اندیشه گریز از کشور نیفتاد. میگفت در ایران می مانم و
تا جان دارم با این رژیم مبارزه میکنم.

علیرغم بیماری شدید قلبی از مبارزه و نوشتن و گفتن و جمع کردن
آزادیخواهان شکست خورده و تار و مار شده دست برد نداشت. منزل ما،
چون گذشته محل دید و بازدید مخالفان، به ویژه جوانان مبارز شد.



او باید اول هر ماه خود را به مقامات شکنجه گر نظام جمهوری اسلامی
معرفی میکرد. چندی پس از آزادی، در اول آذر ۱۳۷۲ که از یکی
از همان کمیته های امنیتی به خانه بازمی گشت در اتوبوس دچار سکت
قلبی آخشد و در روی دست مردم جان سپرد.

درباره ی مراسم بعد از مرگش می نویسد "دین برای تهذیب اخلاق و بالا
بردن عواطف انسانی و اخلاقیست، از اینرو باید همواره از سیاست دور
باشد." ... خدا پرستی که در آن سلاخی، آدمکشی، مردم فریبی، واپس
گرایی، انسان زدائی، ثبات طلبی، نادانی گرائی، سنگ گرایی
فرمانروا باشد را مردود می شمارم؛ از این رو از همسر، فرزندان،
خویشان و دوستان سیاسی می طلبم به یاد من آیین هایی برگزار نکنید
که از آن یک قطره آب به آسیاب ارتجاع ریخته باشد. در خانه خودم
فقط یک یادبودی دور از ارتجاع گرایی برپا دارید و با خواندن این
"واپسین پیام" به پایان ببرید. از آن به بعد باید لباس سیاه از
خود دور کنید به کسوت عادی درآئید."

ما چنین کردیم و به ویژه در مراسمی که چند روز پس از مرگش در
پاریس به این مناسبت برگزار شد با این که هنوز از "واپسین پیام
من" خبر نداشتیم، (زیرا آن را فقط چند سال پیش در میان یکی از
کتابهایش پیدا کردیم) دوستانش سخن گفتند و با موسیقی آغاز و
پایان یافت.

زنده باد ملت، جاوید باد ایران؛

زنده باد استقلال، آزادی، دموکراسی؛

نابود باد جمهوری اسلامی؛

فرزندان، خانواده های قاسمی و وابسته و دوستان؛

هجدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ فرامی‌رسد

امسال نیز به تهران خواهیم رفت تا در سالروز قتل پدرمادرم، داریوش و پروانه فروهر، یادشان را در خانه و قتلگاه آنان گرامی دارم. در آستانه‌ی این سفر شما را به یادآوری، به تلاش برای روشنگری و دادخواهی این جنایت‌ها، و به گرامی‌داشت یاد قربانیان، پروانه فروهر، داریوش فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، مجید شریف، پیروز دوانی، حمید حاجزاده و فرزند خردسالش کارون فرامی‌خوانم.

از سال‌ها پیش از آن پاییز شوم ۷۷ دگراندیشان ایرانی، در درون و بیرون کشور، قربانی قتل‌های سیاسی شده‌اند؛ فرآیند مخوفی که از سوی ساختار قدرت در ایران به قصد سرکوب ظرفیت‌های دگراندیشی و کانون‌های اعتراض در جامعه به اجرا درآمد، جان شریف آدمی و عزم انسانی او را برای دستیابی به آزادی و عدالت در تله‌ی خشونت و وحشت گرفتار کرد، و رد خونینی از بیداد بر تاریخ سرزمین ما کشید.

قتل‌های سیاسی آذر ۷۷ اما نقطه‌ی عطفی در این روند رقم زد؛ زیر فشار اعتراض گسترده‌ی افکار عمومی، به طور رسمی از سوی نهادهای حاکم در ایران اعتراف شد که مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مسئول طرح‌ریزی و اجرای این جنایت‌ها بوده‌اند. این اعتراف هولناک، نه تنها به انزجار عمومی دامن زد، که در ابتدا موجی از امید نیز برانگیخت که با دادرسی عادلانه‌ی این قتل‌ها ابعاد خشونت سازمان‌یافته‌ی نهادهای حکومتی بر ضد دگراندیشان افشا، دستوردهندگان و مأموران اجرای این جنایت‌ها وادار به پاسخگویی، و نهادهای امنیتی ملزم به حقوق فردی و اجتماعی دگراندیشان خواهند شد. اما عملکرد دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در پیگیری قتل‌ها، که نمایشی رسوا از جوسازی‌ها و خلافت‌های حقوقی بود، خط بطلان بر این امید کشید. این روند ناحق تا آنجا پیش رفت که به سرکوب آنان که برای روشنگری و دادخواهی تلاش می‌کردند، رسید. و پس از گذشت زمان کوتاهی حتی گرامی‌داشت قربانیان ممنوع شد.

اکنون هجده سال می‌گذرد، سال‌های یادآوری و پافشاری بر لزوم یک دادرسی عادلانه، سال‌های ایستادگی بر حق بزرگداشت قربانیان، سال‌های شکل‌گیری حرکتی دادخواهانه.

اگرچه تلاش من برای همراهی با این حرکت و پیشبرد آن همواره با تهدیدها و دشواری‌های تحمیلی روبرو بوده اما در این یک سال و نیم گذشته تجاوزها ابعاد گسترده‌تری از محیط زندگی و کار من را هدف گرفته‌اند.

در سال گذشته دو بار دستبرد و آسیب به خانه‌ی پدرومادرم زده شده است، به مکانی که در حافظه‌ی جمعی نمادی از یادآوری و ایستادگی و برای من مکان پیوند با عزیزان جان‌باخته‌ام است، با یادها و یادگارهای بیشمار آنان. اشیاء و مکان با تاریخ صاحبان پیوند عمیقی خورده‌اند. اشیاء را که از پیکره‌ی مکان بکنند این تاریخ انسان است که از دست می‌رود تا جایش را فراموشی بگیرد.

اعمال ممنوعیت شغلی به من در ایران نیز در طی این مدت بالا گرفت تا سرانجام که در بهار امسال تهاجم چنان ابعادی یافت که تصویرش را هم نمی‌کردم. موجی از تهدید و توهین و ناسزا به راه انداختند، به ناحق اتهام «توهین به مقدسات» زدند، تا نه تنها تصویر معوجی از من باز نمایند و تعهد اجتماعی مرا زیر سؤال ببرند، که بر انزوا و ممنوعیت‌های تحمیلی بر من نیز بیش از پیش دامن بزنند.

و سپس چند هفته‌ی پیش احضارنامه‌ای از شعبه‌ی دوم بازپرسی دادرسی ناحیه ۳۳ شهید مقدس (اوین) به خانه‌ی پدرومادرم در تهران فرستادند تا برای «اخذ توضیح در مورد اتهامات مندرج در پرونده» به این نهاد مراجعه کنم. چرایی و چیستی «اتهامات» پیرو روال غریب این دستگاه بر احضارشونده مخفی می‌ماند تا روز مراجعه، که حالا موکول به دوم آذرماه شده است.

اگرچه نمی‌توانم درباره‌ی پرونده‌ای که چند و چون آن برایم نامعلوم است داوری کنم اما، به استناد آنچه در این سال‌های تلاش برای دادخواهی از سر گذرانده‌ام، میدانم که این فشارها تنها برای خاموش کردن آن شعله‌ی کوچکی است که در خانه و قتلگاه فروهرها همچنان روشن مانده است، برای تحمیل سکوت و فراموشی ست به حافظه‌ی جمعی، برای وادار کردن ما دادخواهان به پا پس کشیدن و تسلیم در برابر تهدیدها و تحمیل‌های بی‌وقفه، برای جا انداختن روایت حکومتی از سرکوب و قتل دگران‌دیشان، و برای تحمیل فراموشی و تحریف به

مبارزه‌ی سیاسی و چرایی قتل فروهرها.

تصمیم‌گیری در این برهه برای من تنها شامل سفر پیشرو نبوده، که تعیین‌کننده‌ی امکان من برای سفر به ایران است، به سرزمینی که در آن بزرگ شده‌ام، خانه‌ی کودکی‌ام آنجاست، مکان زیست و تلاش و قتل پدر و مادرم است، آنجا که بستگان و دوستان عزیز دارم، و خود را همراه و همدل آن مردمانی می‌دانم که با صبوری و پایداری تلاش می‌کنند تا جامعه‌ای آزادتر بسازند.

تصمیم در اینجا همچنین برای من تعیین‌کننده‌ی مسیر دادخواهی قتل پدر و مادرم است؛ آیا می‌خواهم همچنان آن خلاء را، که پی‌آمد قتل آنان است، بازنمایی کنم؟ و آیا چشم‌پوشی بر این خلاء ساده نخواهد شد اگر من از مکانی که نماد آن است دور بمانم، و آن خانه و قتلگاه را به متروکگی بسپارم؟ اگر خلاء نادیده بماند یادآوری نیز محو خواهد شد.

به همه‌ی این دلایل به زودی به تهران خواهم رفت و امیدوارم به همدلی و پشتیبانی شما.

یکم آذرماه، سالروز قتل سیاسی داریوش و پروانه فروهر، به زودی فرامی‌رسد. آنان را به یاد آوریم و خواهان دادخواهی جنایت‌های سیاسی در ایران باشیم. و اگر شما در این روز در تهران هستید خانه و قتلگاه فروهرها را تنها نگذارید. اگرچه دادخواهی جنایت‌های سیاسی نیازمند تلاش پیگیری است که نباید تنها به برگزاری سالگردها محدود بماند، اما می‌توان از بار عاطفی و معنایی چنین مناسبت‌هایی مدد جست تا با صیقل حافظه‌ی جمعی و یادآوری مسئولیت مدنی و اخلاقی به گستره و عمقِ همبستگیِ اجتماعی برای پیشبرد دادخواهی افزود.

داد خواهیم این بیداد را!

این متن و نیز گزیده‌ای از متن‌هایی که در گذشته در این رابطه نوشته‌ام در آدرس زیر قابل دسترس هستند

[/http://parastou-forouhar.de/blog](http://parastou-forouhar.de/blog)

جایگاه جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های سیاسی در اپوزیسیون

فرامرز دادور

امروزه در سراسر جهان، مردم برای بهبودی زندگی در تمام ابعاد اجتماعی مبارزه میکنند. در کشورهای پیشرفته و نسبتاً آزاد و دموکراتیک، ابعاد کنش‌های اجتماعی متنوع‌تر بوده، مردم در حیطه‌های سازمان‌های سیاسی و همچنین در گروه‌های درگیر با مسائل محدودتر اجتماعی، از جمله جریان‌ات حقوق بشری و مدافع محیط زیست، فعالیت میکنند.

واقعیت این است که در جوامع طبقاتی سرمایه داری، حتی در نوع مدرن‌تر و آزادتر آن، صاحبان قدرت و ثروت و شرکت‌های اقتصادی قادر هستند که در مناسبات سیاسی دخالت هژمونگرانه داشته، به نفع کاندیدهای مورد نظر خود برای "انتخاب" به مسئولیتهای اداری عمل کنند. نظام انتخاباتی از ظرفیت و اعتبار دموکراتیک کافی جهت تعیین نمایندگان واقعی مردم برای پیشبرد خواسته‌های حق طلبانه توده‌ها بویژه جمعیت کارگری، زحمتکش و محروم برخوردار نیست. با اینحال، در برخی از مقاطع تاریخی و با ظهور شرایط ویژه، توده‌های مردم توانسته‌اند که در عین استفاده از اهرم‌های انتخاباتی در اوضاع سیاسی و اجتماعی تاثیر سرنوشت‌ساز بگذارند. در سه دهه اخیر در آمریکای لاتین و در سالهای اخیر در برخی از کشورهای اروپائی (ب.م. یونان، اسپانیا و پرتغال)، شخصیتها و جریان‌ات مترقی امکان یافته‌اند که با رای مردم به نهاد‌های سیاسی برای مدیریت (ب.م. پارلمان، شورای شهر و...) راه یابند. در این رابطه، سازمان‌های سیاسی و احزاب نقش موثری داشته‌اند.

جنبشهای اجتماعی نیز در مبارزات خود تاثیر قاطعی در مناسبات توزیع قدرت در جامعه میگذارند. در مقایسه با سازمان‌های سیاسی، خصلت فعالیتها در جنبشهای اجتماعی قابل انعطاف‌تر بوده، اهداف آنها، لزوماً، دگرگونی رادیکال در تمامیتی از مناسبات اجتماعی نیست و فعالیت آنها، اغلب جهت بهتر نمودن وضعیت زندگی، بویژه برای توده‌های زحمتکش در حوزه‌های اجتماعی و از جمله برای تحقق مطالبات کارگری، برابر حقوقی زنان، بهبودی محیط زیست و رعایت حقوق بشر میباشد. در عین حال واقعیت این است که فعالان در

این جنبشها و جامعه مدنی، نهایتاً، نیروی اصلی را برای ایجاد دگرگونی بنیادی اقتصادی و اجتماعی در هر جامعه تشکیل میدهند. در برخی جوامع دموکراتیک تر (بویژه در غرب) که بدلائل مختلف و از جمله وجود هژمونی فرهنگی سرمایه داری (ب.م. مصرف گرائی و سودجویی فردی)، توده های مردم به مسائل سیاسی علاقمندی خاصی نشان نداده در فعالیتهای حزبی کمتر شرکت میکنند، جنبشهای اجتماعی که حیطه فعالیت آنها بیرون از حوزه سیستم رسمی سیاسی است، توانسته اند در جذب مردم به مسائل اجتماعی و تقابل با قدرتهای حکومتی و اقتصادی، سهم بیشتری داشته باشند.

یک نمونه از جریانات مبارز غیر حزبی، ظهور جنبش "زندگی سیاهان هم اهمیت دارد" در امریکا است که در سالهای اخیر در واکنش به سیاستهای سرکوبگرانه و سازمان یافته ارگان های حکومتی علیه بخش های زحمتکش و محروم جامعه در کل و بویژه خشونت عریان پلیس علیه سیاهان و سایر اقلیت ها (ب.م. بخش هایی از جمعیت با پیشینه لاتین، اسلامی و بومی/سرخپوستی)، شکل گرفته است. طبق نظر یکی از اندیشه پردازان اجتماعی، براین پی جونز؛ در این دوره "دستگیری هایی توده ای"، امریکا در میان کشور های جهان، جایگاه اول را به تعداد جمعیت دارد و تقریباً ۲۰۳ میلیون که یک میلیون آنها آفریقائی امریکائی هستند، در زندان بسر میبرند (مانتلی ریویو، سپتامبر ۲۰۱۶: ص ۲). با اینکه مبارزه از جانب جنبشهای مدافع برابر حقوقی برای سیاهان در سالهای ۶۰ و ۷۰، باعث گردید که زمینه های سیاسی جهت پیروزی انتخاباتی برای بخشی از فعالان آفریقائی امریکائی بوجود آید، اما بعد از فروکش نمودن فعالیتهای این جنبشها (به دلایل مختلف) در سالهای بعد، برای ممانعت از تعمیق مطالبات عدالتجویانه، سیاستهای سرکوبگرانه حکومتی و خشونت پلیس علیه محرومان، اقلیتها و سیاهان افزایش یافت. امروزه در امریکا به مانند دیگر جوامع، پلیس و دیگر نهاد های انتظامی، در راستای حفظ نظام و قوانین حاکم، همچون پاسدار نظام موجود عمل میکنند. واقعیت این است که با توجه به وجود فاصله طبقاتی و اختلاف فاحش در جایگاه قدرت بین طبقات و اقشار گوناگونی جامعه، بخش عمده قهر حکومتی متوجه توده های محروم و بویژه سیاهان است.

در واقع، نبود تشکل های سیاسی نیرومند (کارزار انتخاباتی برنی سندرز که خود را سوسیالیست معرفی می نمود ادامه نیافت و گروه های رادیکال دیگر مانند حزب سبز از پایگاه اجتماعی اندکی

برخوردار هستند) و در عوض، موثر بودنِ خصلتِ جنبشی برای پیشبردِ اهدافِ محدودتر اجتماعی و طلب برایِ احقاقِ آنها در چارچوبِ نظامِ موجود، یکی از دلایل برایِ ظهور جنبش‌هایی مانندِ حرکتِ سیاسیِ ضد خشونتِ پلیس در امریکا بوده است. گرچه این جنبش‌ها دارایِ بدیلِ روشن و فرموله شده برایِ سازماندهیِ سراسریِ اقتصادی اجتماعیِ جامعه ندارند، اما پروسه‌ی پر تلاطمِ مبارزاتِ برایِ مقابله با انواعِ ستمهای اقتصادی و اجتماعی و معضلاتی مانندِ تداومِ نژادپرستی و خشونتِ پلیس، کمک نموده است که راه کارها و اشکالِ جدیدِ ارزنده‌ای (گرچه هنوز محدود) برایِ ایجادِ دگرگونی‌هایِ عادلانه اجتماعی در افقِ مطالباتِ مردمی قرار بگیرند. با اینحال، در اغلبِ مواقع، دست‌آورد‌هایِ حاصل شده از مبارزاتِ جنبشی، خصلتِ رادیکال و ریشه‌های نداشته، محدود هستند.

در امریکا، بخاطرِ وجودِ چندین دهه مبارزات از سویِ جنبش‌هایِ مدافعِ حقوقِ دمکراتیک و صنفی و از جمله طرفدارانِ برابر حقوقی برایِ زنان، سیاهان و اقلیتهای ملی، دست‌آورد‌هایِ قابلِ ملاحظه‌ای پدیدار گشته است. هم‌اکنون فعالیتهایِ ضد خشونتِ پلیس باعثِ برخی پیگرد‌هایِ قانونی علیهِ عناصری در دستگاه انتظاماتیِ امریکا شده است. اما هنوز تا ایجادِ دگرگونی‌هایِ بنیادیِ مساوات‌گراانه در مناسباتِ اقتصادی و اجتماعی فاصله زیادی وجود دارد. نمونهِ دیگر، مبارزه از سویِ جنبشِ ضدِ پروژهِ لوله‌کشیِ سراسریِ نفت و گاز در امریکا و کانادا (معروف به کی استون پایپ لاین) که نیرویِ اصلیِ آن را بومیان امریکائی (از جمله قبیلهِ استندینگ راک سایوز که عمدتاً نگرانِ تخریب در اقلیم، منابعِ آبِ معیشتی و مناطقِ مقدسِ مذهبی هستند) تشکیل داده، فعالان و کانون‌هایی مردمی در جامعه مدنی و برخی از مقاماتِ سیاسیِ محلی تشکیل میدهد، بخشا توانسته است که پروژه را در برخی از ایالات متوقف نماید. اما صنایع قدرتمندِ نفتی و نهاد‌های حکومتی مدافع آنها در دیگر مناطق جغرافیائی دست بالا را دارند و سرنوشتِ نهائیِ این پروژه‌ها هنوز نامعلوم است. جنبش‌هایِ دیگرِ مردمی که حول محورِ مسائلی مانندِ ارتقاءِ دستمزد، وضعیتِ اشتغال، مقابله با انواعِ تبعیضاتِ اجتماعی و صلح طلبی شکل گرفته‌اند، نیز، به پیروزیهایِ اندکی دست یافته‌اند.

نکتهِ موردِ تاکید در این جا این است که تا وقتی که اپوزیسیونِ سازمان یافته از احزاب، جریان‌ات و افرادِ چپ و مترقی، حولِ محورِ چشم‌اندازِ سیاسیِ و پلاتفرمِ مشخص جهتِ یاری رساندنِ به مبارزاتِ

توده ها برای مقابله با رژیم و ارائه بدیل های ساختاری و مضمونی کوتاه و دراز مدت در حیطه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شکل نگرفته باشد، جنبش رادیکال و ساختار شکن مردم از توانمندی لازم برای ایجاد دگرگونی بنیادی و پیروزی انقلاب دمکراتیک سیاسی برخوردار نخواهد بود. برای مثال در اسپانیا جنبش های اجتماعی و از جمله جنبش ام ۱۵ ملقب به ایندیگنادوز (خشمگینان) که در سالهای ۲۰۱۱-۲۰۱۳ فعال بود و اغلب فعالان آن بعدا اتحاد سیاسی پودموس را در ژانویه ۲۰۱۴ تشکیل دادند، طی فعالیتهای خودبخودی، غیر متمرکز، شبکه ای و بدون یک برنامه مدون سیاسی و اجتماعی، به این جمع بندی رسید که برای ایجاد دگرگونی های بنیادی و عبور از سرمایه داری، به ترکیبی از مبارزات جنبشی و حزبی نیاز بوده، در شرایط کنونی میباید در انتخابات دخالتگری نموده، به مثابه یک سازمان سیاسی به پلاتفرم نسبتا مشخصی برای سازماندهی اقتصادی و اجتماعی برای جامعه مورد نظر مجهز باشد. هم اکنون پودموس و سایر جریانات چپ رادیکال با اتخاذ یک استراتژی واقع بینانه و درست، علاوه بر پیشبرد فعالیتهای فراپارلمانی جنبشی، در انتخابات سراسری و محلی نیز مشارکت دارند.

بدیهی است در کشور هایی (ب.م. اکثر کشور های خاورمیانه) که استبداد سیاسی حاکم بوده و از آزادیهای دمکراتیک خبری نیست، شرکت در "انتخابات" که تقریبا همواره فرمایشی و برای حفظ "مشروعیت" نظام های حاکم میباشد، بی معنی و نادرست است. اما در کشور های نسبتا دمکراتیک، مهم است که در پرتو شناخت از ضرورت تاریخی برای ایجاد جبهه دمکراتیک و همچنین سوسیالیستی، بدون اینکه از نقش فعالیتهای خیابانی و فرا پارلمانی جنبشهای مردمی کاسته شود، اقدامات سیاسی انجام گردند. نمونه وجود همکاری گسترده در میان اپوزیسیون در شرایط دیکتاتوری، شکل گیری اتحاد عمل در میان اپوزیسیون در کشور تونس است که مردم برای دهه ها در زیر سلطه استبداد بسر میبردند و بخشا بخاطر وجود یک اپوزیسیون متحد، سکولار و متحد بود که بعد از پیروزی انقلاب سیاسی در سال ۲۰۱۱، تحولات تدریجی به سوی دمکراسی شروع شد. امروزه در تونس که دارای یک قانون اساسی دمکراتیک شده، به رغم وجود برخی دشواریها، سطحی از حقوقی مدنی و آزادی های سیاسی حاصل گردیده، گرچه هنوز تا استقرار مناسبات غیر استثماراری و انسانی فاصله طولانی وجود دارد، با این وجود جنبشهای اجتماعی و سازمان های سیاسی مترقی و چپ قادر شده اند که در فضای جامعه مدنی بطور علنی فعالیت کنند.

اما متأسفانه، در مصر وضعیت سیاسی بگونه ای دیگر بجلو رفته و تحت سلطه خونتای نظامی به رهبری ژنرال عبدال فاتح السیسی که از امریکا و عربستان کمک های مالی و نظامی دریافت میکند، ارتجاع و اختناق سیاسی دوباره برقرار گردیده است. با توجه به این تجربیات جهانی، اما متأسفانه در میان اپوزیسیون مردمی ایران، هنوز قدمهای استراتژیک هوشیارانه که جنبش ها، احزاب، گروه ها و فعالان چپ و مترقی را حول محور پلاتفرم و برنامه های حامل افق هائی از ساختار های دمکراتیک سیاسی و موازین عدالتجویانه، برای پیروزی انقلاب و تعمیق آن در دوران گذار به سوی ایجاد جامعه ای آزاد و انسانی سازمان داده باشد، برداشته نشده است. به رغم اینکه تلاش هائی در میان گروه های چپ و همچنین سازمانهای دمکرات و مدافع برکناری جمهوری اسلامی شروع شده اما متأسفانه هنوز در شکل یک اتحاد سیاسی برانداز به حرکت در نیامده است.

در ایران، بخاطر سلطه نظام مستبد مذهبی و نبود فضای آزاد سیاسی برای فعالیتهای سازمان یافته از جانب اپوزیسیون، جنبش های اجتماعی از نقش ویژه ای برخوردار هستند. سیاست آنها که عمدتاً دستیابی به مطالبات دمکراتیک و نه لزوماً ایجاد تغییر رادیکال در ساختار و مناسبات کلان سیاسی و اجتماعی است، بهرحال در مجموع، قدرت سیاسی رژیم را مورد چالش قرار میدهد. برای مثال، فعالان در جنبش کارگری و معلمان توانسته اند که در مقابله با استبداد، بیکاری و محرومیت و حول محور موضوعات مرتبط با بهبودی وضعیت اشتغال و کارمزد به کارزار های موثری دامن بزنند. تلاش برای ایجاد سازمان های سراسری بین گروه ها و اتحادیه های کارگری، حول محور مطالبات دمکراتیک و حرکت های تشکیلاتی نظیر آن در بین فعالان در جنبش زنان، حقوق بشری و اقلیتهای ملی و مذهبی که در دفاع از آزادی بیان، حقوق زنان، حق تعیین سرنوشت، حقوق مدنی و فرهنگی مبارزه میکنند، زمینه های کنشگرانه متعددی را برای متصل کردن فعالیتهای جنبشی با مبارزات متشکل اپوزیسیونی فراهم نموده است. البته با توجه به نبود آزادی های سیاسی در ایران، حرکت های همگرایانه در جنبش دمکراسی خواهی برای توانمند کردن اپوزیسیون رادیکال، عبور از جمهوری اسلامی، برقراری سطحی از دمکراسی سیاسی و ایجاد زمینه های اجتماعی مناسبتر جهت پیشبرد مبارزه برای تعمیق عدالت اجتماعی، از اهمیت بیشتری برخوردار است. در واقع، هدف قرار دادن استقرار دمکراسی سیاسی به مثابه قدم اول در افق اپوزیسیون رادیکال مردمی میتواند مرکز ثقلی برای پیوند زدن فعالیتهای در میان جنبشهای گوناگون

مردمی و همچنین بین این جنبشها و سازمانهای سیاسی دمکرات و چپ، در گستره ای از اتحاد ها، چه دمکراسی خواهانه و چه رادیکال و سوسیالیست، در راستای چشم انداز سیاسی دمکراتیک و به موازات آن برای بخشی دیگر در اپوزیسیون، حول محور پلاتفرم سوسیالیستی، برای دوران پسا انقلاب، صفوف اپوزیسیون مردمی را منسجم تر نماید.

در واقع پرسش اصلی در اینجا این است که در صورت وقوع تظاهرات و اعتصابات عمومی، آیا فعالان و جریانات مترقی و سوسیالیست لاییک و آزادیخواه چه نقشی میتوانند در جهت پیروزی هدفمند انقلاب و برپائی ساختار و نهاد های دمکراتیک برای مشارکت مستقیم و غیر مستقیم مردم در انتخاب سرنوشت اجتماعی خود داشته باشند. گرچه بدیهی است که نهایتا خود توده های مردم میبایست به شناخت لازم برای ایجاد جامعه انسانی تر و در آن راستا، نفی مناسبات ناعادلانه اجتماعی (ب.م. سرمایه داری) و ضرورت اقدام برای ایجاد دگرگونیهای بنیادی رسیده باشند، اما در عین حال، آنچه که به نقش فعالان و جریانات طرفدار دمکراسی و عدالت اقتصادی برمیگردد، تلاش برای طرح ایده های سازنده اجتماعی و ترسیم موازین و ساختارهای مترقی و دمکراتیک است که در پروسه تحولات انقلابی به منزله رهنمود ها و خطوط ارزشی مورد استفاده جنبش های خود بخودی قرار گیرند. آنچه که به ایده ها و راهکارهای مبارزاتی، هماهنگی لازم سیاسی میبخشد، وجود یک اپوزیسیون گسترده مردمی است و برای شکل گیری و انسجام تشکیلاتی آن لازم است که در جهت انسجام مجموعه فعالیتهای مطالباتی جاری در جنبش های اجتماعی گوناگون (کارگری، زنان، ملیتها، محیط زیست، حقوق بشر، غیره) با مبارزات ساختار شکنانه از سوی اتحاد های اپوزیسیونی مختلف دمکراتیک و چپ که در برگیرنده مجموعه ای از سازمانهای سیاسی و دارای استراتژی سیاسی تنظیم گشته برای برکناری نظام حاکم و پلاتفرم مشخص برای سازماندهی دمکراتیک و عادلانه جامعه در دوران بعد از پیروزی انقلاب هستند، قدم برداشته شود.

در خاتمه و تاکید بر ضرورت یک اپوزیسیون رادیکال مردمی برای عبور از نظام جمهوری اسلامی و استقرار دمکراسی، مهم است به مبارزات کنونی جنبش ها در ایران توجه شود. اگر در جنبش کارگری، روزانه برای مطالباتی همچون افزایش دستمزد ها، تحقق بیمه بیکاری و حق ایجاد تشکل مستقل کارگری و در مخالفت با خصوصی سازی و قرار دادهای موقت مبارزه میشود. اگر در جنبش زنان تمرکز عمده

مبارزات در جهت مقابله با قوانین تبعیض آمیز و ضد انسانی نظام حاکم و فرهنگ خشونت گرای مردانه بوده تلاش می‌گردد که برابر حقوقی و حداقل ارزشهای انسانی تحقق یابد. اگر جنبش ملیتها علیه ستم ملی، برای احقاق برابری حقوق ملیتها و برقراری ساختار سیاسی غیر متمرکز فدرال و دمکراتیک مبارزه میکنند. و اگر فعالان حقوق بشر، هنرمندان و فرهنگیان آزاده و منتقدان به وجود زندانی سیاسی، شکنجه و اعدام در ایران؛ شجاعانه به کارزارهای انساندوستانه ادامه میدهند و بسیاری از این فعالان اجتماعی بازداشت گردیده، در زیر فشار سیاسی قرار دارند. و اگر دیده میشود که در میان تلاشگران و تجمع های گوناگون اجتماعی، بسیاری به همگامی و همبستگی برخاسته، در حمایت از فعالیتهای حق طلبانه یکدیگر، بیانیه داده و در بیشتر مواقع در کارزارها بطور مشترک شرکت میکنند. و اگر روشن باشد که در لابلای مطالبات و اهداف تمامی این جنبشها؛ ارزش های مشترک دمکراسی خواهانه و عدالت جویانه نهفته است، پس در آن صورت طبیعی است که با وجود این مطالبات مشترک دمکراتیک و حضور زمینه های سیاسی برای همگرایی عملی؛ ایجاد اتحاد ها و جبهه های دمکراتیک در بین فعالان و جنبشها در اپوزیسیون مردمی (سوسیالیست ها و تمامی دمکرات های پایبند به جمهوری، دمکراسی، لایسیته و موازین جهانشمول حقوق بشر)، یک امر لازم برای پیروزی انقلاب و سازماندهی دمکراتیک در جامعه آینده برای مشارکت توده های مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی میباشد.